

تناقضات نظریات مرتضی محیط

امپریالیسم و صدور سرمایه به کشورهای واپسگرا (۴)

م. رازی

Razi@kargar.org

نکات محوری بخش ۳

«...در کشورهای کاپیتالیستی در مقابل سرمایه داری سه راه حل باقی می ماند: ۱) ازدیاد نرخ سود (و ارزش افزونه) از طریق اعمال استثمار مضاعف بر کارگران؛ ۲) تحمیل رقابت بیشتر مابین خود شرکتهای سرمایه داری (به نفع انحصارات و به ضرر دیگران)؛ و ۳) توسعه طلبی و یافتن بازارهای بکر در نقاط دیگر جهان. البته سرمایه داری تازه قدرت یافته انحصاری، راه حل نخست را از طریق محدود کردن دستمزدها کارگران و راه اندازی جنگ ها، استثمار مضاعف، انجام داد. اما، در این میان مبارزات کارگران و مقاومت سازمانیافته آنها این کانال از ازدیاد ارزش افزونه را محدود می کند. راه دوم، یعنی رقابت بین سرمایه داران و تقویت انحصارات (به ضرر سایر سرمایه داران) در مرزهای یک کشور، نیز محدودیتهای خود را دارا است. زیرا این روش تا زمانی کارایی داشته که تعداد شرکتهای انحصاری کم باشد. با افزایش این بخش ها، سود آوری کل آنها نیز کمتر و کمتر می گردد. زیرا در روند تولید جمع کل ارزش های افزونه مابین تعداد بیشتری از انحصارات تقسیم می گردد. بنابراین راه حل سوم؛ در این دوران به مثابه تنها منبع افزایش نرخ سود در مقابل سرمایه داران انحصاری قرار می گیرد. در اینجا است که نطفه های اولیه نظام امپریالیستی جهانی نقش می بندد. بحران اشباع سرمایه در کشورهای متروپل این روند را اجتناب ناپذیر تر می کند.»

مرحله سوم

اقتصاد جهانی کاپیتالیستی و وابستگی اقتصادی سایر جهان

امپریالیسم و صدور سرمایه به کشورهای واپسگرا

سرمایه داری انحصاری در اواخر قرن ۱۹، به علت تراکم و تمرکز سرمایه، همراه با شدت در پیشرفت تکنولوژی، با دو بحران عینی و پیوسته مواجه شد. نخست؛ علاوه بر بحرانهای تناوبی اشباع سرمایه (که در تمام دوران سرمایه داری وجود داشته و دارد)، سرمایه داری انحصاری با بحران اشباع دائمی انباشت سرمایه نیز روبرو شد. به علت تراکم و تمرکز سرمایه، سرمایه داران با انباشت سرمایه های روبرو شده که سود آوری خود را از دست داده بود. به سخن دیگر

سرمایه بکار رفته در کالاها «کم ارزش» شد^۱. همچنین رقابت مابین سرمایه داران که منجر به ورشکستگی برخی از آنها شده بود، این بحران را تشدید می کرد. برای نخستین بار در نظام سرمایه داری بحران دائمی ناشی از اشباع انباشت سرمایه پدید آمد. دوم؛ بحران اشباع کالاها در بخش ۱ نیز بوقوع پیوست. ماشین آلات تولید شده در بخش ۱ (لوکوموتیو؛ جرثقیل؛ راه آهن و غیره) بازارشان در کشورهای متروپل اشباع شد.

از اینرو، برای حل این بحران دوگانه نیاز عینی سرمایه داری انحصاری، متمرکز به صدور سرمایه و صدور کالاهای تولید شده توسط آن؛ شد. اما؛ این امر مترادف با نیاز کشورهای متروپل به مواد خام ارزان، شد. بدون تردید دسترسی به مواد خام ارزان می توانست بحران اشباع انباشت را تقلیل دهد. در این دوران سهم بخش در گردش «سرمایه ثابت» (مواد خام) افزایش می یابد و سهم بخش متغییر سرمایه ثابت (ماشین آلات) به علت بحران اشباع کاهش می یابد. از اینرو، تهاجم دیوانه وار سرمایه داری به سرزمین های دیگر جهان مشاهده می شود. با صدور ماشین آلات اضافی به این کشورها با یک تیر دو نشان زده می شود. اول؛ اشباع انباشت سرمایه و ماشین آلات در کشورهای متروپل کاهش می یابد، و از سوی دیگر همان سرمایه های و ماشین آلات برای کسب مواد اولیه ارزان سایر کشورهای جهان بکار گرفته می شود. در این دوران «غارت» کشورهای جهان به شکل دیگری (و بمراتب عمیق تر از پیش) صورت می گیرد. تمام تولید در این دوره متوجه بازارهای کشورهای متروپل بوده زیرا بازارهای کشورهای پیرامونی به علت لطمات دوران پیش، آمادگی جذب کالاهای تولید شده در کشور خود را نداشتند. بدین ترتیب «امپریالیزم» در صحنه جهانی ظاهر گشته و همراه با آن واپسگرایی سایر نقاط جهان تثبیت و دائمی می گردد. همچنین، استقرار امپریالیزم به مفهوم تقسیم نوین کشورهای عقب افتاده مابین کشورهای اروپایی بود.

چنانچه وجه مشخصه دوران سرمایه داری «رقابت آزاد»؛ نابودی صنایع سنتی کشورهای پیرامونی و به کنترل درآوردن بازار گردش کالاها آنها بود (اما؛ بدون مسدود کردن روندهای مستقل انباشت سرمایه بود)؛ در عصر امپریالیزم بر خلاف دوران پیش؛ روندهای مستقل انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی کاملاً متوقف شده و پیشه وران ورشکسته به عنوان «کارگر» با دستمزدهای ناچیز به خدمت صنایع مواد خام نوین امپریالیستها در آمدند. طبعاً وضعیت نوین منجر به تشدید واپسگرایی در کشورهای پیرامونی و تقویت بخش های عمده اقتصادی در کشورهای متروپل شد. در این مرحله، سرمایه داران بومی استقلال خود را از دست داده و به خدمت امپریالیزم در می آیند. آنها به علت نداشتن پایه مادی اقتصادی برای توسعه «سالم» سرمایه داری، به عده ای کلاهبردار، دزد و گانگستر؛ نزول خوارمبدل گشتند. در نتیجه ظهور امپریالیزم در این کشورها نه تنها منجر به «سعادت» و «خوشبختی» نشد که از یکسو مناسبات کهن را حفظ کرده و از سوی دیگر واپسگرایی را تشدید کرد و دولتی متشکل از عده ای کلاهبردار را در رأس کار قرار داد. استقرار و تقویت واپس گرایی در این کشورها با پیوند اقتصادی آنها با کشورهای متروپل گره خورده بود. برنامه ریزی در راستای متحول کردن کشورهای پیرامونی (یا سرمایه داری کردن آنها) برای تدارک بهره برداری از اقتصادها متلاشی شده، در

دستور کار امپریالیستها قرار گرفت.^۲ از اینرو؛ در این دوران نیاز امپریالیزم دیگر تنها متکی بر غارت و چپاول و یا صدور کالاهای مصرفی تأمین نمی شد (گرچه این اقدامات نیز ادامه پیدا کرد)، بلکه بر محور بازسازی اقتصادهای کشورهای پیرامونی، و زمینه ریزی های اقتصادی در راستای حل بحران کشورهای متروپل متمرکز شد. طبعاً استخراج مواد خام و توسعه دخالتگری اقتصادی در این کشورها با حفظ مناسبات پیشین عملی نبود. برای نمونه در ایران؛ برای تسریع کار می بایستی از ترانسپورت مدرن مانند راه آهن و وسایل پیشرفته حفاری برای دسترسی به نفت؛ استفاده می شد (گرچه کماکان مناسبات کهن نیز باقی ماندند).

در سطح سیاسی، امپریالیزم برای کنترل کامل بر بازار درونی کشورهای پیرامونی، نیاز به قدرت های دولتی بومی نیز پیدا کرد. حضور نظامی دائمی و تضمین وابستگی قدرت های بومی به امپریالیزم در این دوران به علت بی خطر کردن بازار دورنی بود. کنترل منابع مواد خام می بایستی بدین ترتیب تضمین گردد. در عین حال رقابت بین خود دولتهای امپریالیستی برای دسترسی به بازارها و مواد خام کشورهای پیرامونی به جریان افتاد. بنابراین «جنگ» های امپریالیستی بر سر به جنگ آوردن منابع مواد خام به اتکا به دولتهای وابسته به خود؛ تشدید گشت. جنگ های امپریالیستی، کودتاها و توطئه های علیه کشورهای پیرامونی ناشی از این نیاز عینی امپریالیستی در این دوران است. علت جنگ های مابین دول اروپایی این بود که در کشورهای متروپل، گرچه در این دوران تمرکز سرمایه کماکان در سطح ملی صورت می گرفت، اما تراکم سرمایه به سطح بین المللی گشاده شد. در سطح ملی آلیگارش های قدرتمند مالی و «تراست» های سرمایه داری شکل گرفته و دولتهای ملی در خدمت آنها در آمدند. در نتیجه، اختلافها و رقابت های انحصارات بین المللی بر سر تقسیم جهان به سطح اختلافات ما بین دول امپریالیستی ارتقا یافت.

نتیجه دخالتهای امپریالیستی منجر به وضعیت ویژه، غیر عادی و پیچیده ای در کشورهای پیرامونی شد. ترکیب پیچیده ای از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری که توسط ارتباطات مبادلاتی سرمایه داری جهانی، نیروی های مولده این جوامع را تحت کنترل و سلطه بازار جهانی سرمایه داری، نگهداشته بود، منجر به بحران همیشگی اقتصادی و در نتیجه بحران دائمی اجتماعی و سیاسی شد. شاخص این حالت غیر عادی، وجود دیکتاتوری های نظامی برای سرکوب انفجارهای توده ای است که مبارزاتشان نه تنها حول مطالبات دمکراتیک شکل می گیرد بلکه کل نظام سرمایه داری علیل و بحران را مورد سؤال قرار می دهد.

ادامه دارد

دوازده آذر هزار و سیصد و هشتاد و یک

در بخش بعد؛ مرحله چهارم، سرمایه داری پسین؛ مورد بررسی قرار می گیرد.

برای مطالعه بخش های پیش رجوع شود به: <http://www.kargar.org>